

جلسه‌ی دهم

(نگاهی به سیر انسان از منظر قرآن کریم)

(آنچه گذشت)

گفتیم جایگاه (ایمان و عمل صالح)
(جایگاه از خود گذشتن است)

و (از خود گذشتن)،
در (جاده‌ی محبت) رخ می‌دهد.

و (محبت)

(جذب شدن نفس به سوی کمال است)

انسان بر اساس فطرت خویش،
به سوی (کمال) جذب می‌شود.

اما سیر انسان به سوی **(کمال)**،
به این ترتیب است که:

دائماً در رسیدن به هر کمالی،
پس از مدت کوتاه یا بلند،
(کمال بالاتری) را طلب می‌کند.
و این **(کمال طلبی)**، معمولاً پایانی ندارد.

انسان بر اساس **(فطرت)** خود،
به دنبال **(کانون کمال)** است.

و قرآن کریم،
از **(کانون کمال)** سخن می‌گوید؛
و او را به نام **(الله)** معرفی می‌کند.

قرآن کریم، (الله) را
(مصدر و مبدا و منشأ)

و (سرچشمه‌ی هستی) می‌نامد.

و کار انبیا فقط،
توجه دادن انسان به این حقیقت است.

خداوند در بیانی حصری به پیامبر می‌فرماید:
(تذکر بده که تو فقط تذکر دهنده هستی)

(فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ)

(سوره‌ی غاشیه، آیه‌ی ۲۱)

و از آنجا که:
(نقطه‌ی مقابل **ذکر**، **غفلت** است)
بیماری اصلی انسان،
و دلیل اصلی نپذیرفتن دعوت الهی،
(**غفلت**) است.

(قلب و چشم و گوش) ابزار دسترسی به
(معارف والای انسانی) هستند، اما:

(غفلت)

(قلب و چشم و گوش) را

از کار می‌اندازد.

با از کار افتادن

(قلب و چشم و گوش)

(درک عمیق، بینایی و شنوایی مؤثر)

از دست می‌رود.

انسان در کانون گمراهی قرار گرفته،
به سمت جهنمی شدن سیر می‌کند.

(وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنسِ)
(لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا)
(وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا)
(وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا)
(أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)
(أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ)

چالش اساسی این است که:

راه علاج بیماری (غفلت)،
و جلوگیری از
سیر به سوی جهنمی شدن چیست؟

(ادامه‌ی سخن)

راه علاج بیماری (غفلت):

(دوام ذکر در جان)
(و پرهیز از غفلت است)

الله تعالی
در (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۵)
در بیانی روشنگر
از (دوام ذکر) سخن گفته می‌فرماید:

(وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ)

(پروردگار خود را در درون جان خود یاد کن)

(تَضْرُعًا وَ خِيْفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ)

(به زاری و به آواز آهسته، نه با صدای بلند)

(بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ)

(پروردگار خود را در درون جان خود یاد کن)

بامدادان و شامگاهان

(این تعبیر ناظر به دوام ذکر است)

(وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ)

(و در جمع غافلان مباش)

آن چه که آیه از ما طلب می کند:

(دوام ذکر در جان)

(و پرهیز از غفلت است)

سپس در آیه‌ی بعد یعنی
در (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۶)
نمونه‌ای از (دوام ذکر) را
بیان کرده می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ
لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ
وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ)

(سورهی اعراف، آیهی ۲۰۶)

(إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ)

کسانی که

(عِنْدَ رَبِّكَ / نزد پروردگار تو هستند)

(تذکر):

تعبیر (عِنْدَ رَبِّكَ)

از (جایگاه) این گروه حکایت می‌کند.

(جایگاهی) در نزد پروردگار تو هست که:

هرکس به آن دست یابد،

دارای این خصوصیت است:

کسانی که (در جایگاهِ عِنْدَ رَبِّكَ) هستند:

(لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ)

هرگز از عبادت او سر باز نمی‌زنند.

(وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ)

و دائماً در تسبیح و سجده هستند.

(تذکر):

فعل مضارع بر (دوام و استمرار) دلالت می‌کند.

در نتیجه تعابیر

(و لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ)

(وَأُسْبِحُونَ لَهُ وَيَسْجُدُونَ)

دلالت بر (دائم‌الذکر بودن) این گروه می‌کند.

(کسانی که نزد پروردگار تو هستند)،
(دائم الذکرند)؛

اما بشر، در افعالی که
مبدأ آن، (قوای جسمانی) است،
دچار خستگی و بی حالی و کسالت می شود؛
تسبیح و ذکر زبانی و امثال این امور عبادی،
فرد را خسته می کند.

(پس چگونه می‌شود دائم الذکر شد؟)

پاسخ این است که:

انسان دائماً نسبت به یک موضوع،

(دائم الذکر) است؛

و هرگز از این (ذکر و توجه و شهود)،

خسته نمی‌شود.

آنچه انسان نسبت به آن،

(دائم الذکر) است؛

و هرگز از (توجه به آن)،

خسته نمی شود:

(توجه به خویشتن است)

انسان نسبت به یک موضوع

(دائم الذکر) است،

و آن موضوع (توجه به خویشتن است) است،

انسان، (ذاکرِ خود و متوجه به خویش) است،

و هرگز از این (ذکر و توجه و شهود)،

خسته نمی شود.

قدم بعد این است که:

در کنار (خویشتن)،
و همبسته‌ی با (خویشتن)،
یک (ضمیمه‌ی جدا نشدنی) وجود دارد،
که همواره با انسان بوده،
و هرگز از او جدا نمی‌شود.

این (ضمیمه‌ی جدا نشدنی)،
که همواره با انسان بوده،
و هرگز از او جدا نمی‌شود:

مبدا تمامی حرکات و سکنات انسان است،
که در هر فعل یا ترکی آن را قصد می‌کند.

(این ضمیمه‌ی جدانشدنی)

(فقر) است.

حقیقت این است که:
انسان دائماً **(فقیر)** است.

(ضمیمه‌ی جدا نشدنی فقر)،
دائماً انسان را به حرکت درآورده،
و او را به سوی
(برطرف کننده‌ی فقر) می‌کشاند.

تمامی تلاشهای انسان برای کسب

(مال و مقام و شهرت و ...)

و هر امر دیگری که به دنبال آن است.

به دلیل وجود همین

(ضمیمه‌ی جدا نشدنی فقر) است.

قرآن کریم با وجود این که:
(عالم اسباب و تاثیرات آن را نفی نمی کند)

اما از حقیقتی به نام (الله) سخن می گوید،
و او را (منشأ و مبدا و مصدر)
تمامی تاثیرات عالم می داند.

در بیانی تمام کننده می فرماید:

(يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ)
(وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)

(سوره ی فاطر: آیه ی ۱۵)

به (ال) هایی که بر سر کلمات

(الْفُقَرَاءُ / الْغَنِيُّ / الْحَمِيدُ)

در این آیه آمده است توجه کنید!

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ)
(وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)

این (ال)، (ال) حصر و ماهیت است.
مفهوم این کلام این است که:

برای انسان چیزی نیست جز:

(فقر و نداری)

و الله تعالی:

(مصدر و منبع دارای و کمال است)

معنای این سخن این نیست که:
انسانی هست و فقری هست،
و این انسان فقیر است.

مفهوم این کلام این است که:
(انسان مساوی با فقر است)

(انسان مساوی با فقر است)
(و الله تعالى مصدر و منبع دارایی و کمال)

و انسان دائماً به دنبال
(برطرف کننده‌ی فقر) است،
و (تنها مصدر و منبع دارایی و کمال)
الله تعالى است.

به این بیان مرحوم علامه طباطبایی در
(تفسیر البیان جلد سه صفحه ۲۹۱)،
توجه فرمایید!

ذکرهم لله في مقام من نفوسهم لا ينسى
و موطن لا يعفى،

(ذکر الله) برای این گروه (دائم الذکر)،

در مقامی از جان آنها است که:

هرگز فراموش نشده؛

و در موطنی است که هرگز محو نمی‌گردد.

و لا يكون إلا بأن يوقنوا بفقر نفوسهم
و مملوكيتها لله يقينا لا يزول و لا ينمحي.

و این **(دائم الذکر)** بودن، فقط به این دلیل است که:
(یقین به فقر خویشتن دارند)؛

و یقین دارند که:

(هستی ایشان ملک طلق پروردگارشان است)؛

و این یقین ایشان، هرگز زائل و محو نمی شود.

العلم بهذا المِلك لا يفارق العلم بالممالك،
بل العلم علم بالممالك و يتعلق باملك بتبعه،

علم به این که:

(هستی ایشان مِلك طلق پروردگارشان است)؛

هرگز از علم به **(مالک)** جدا نیست؛

بلکه علم اصلی و حقیقی علم به **(مالک)** است؛

و علم به **(مِلك طلق پروردگار بودن)**،

به تبع علم به **(مالک)** است.

فذكرهم لأنفسهم دائماً،
ذكر منهم له سبحانه و لأنفسهم بذكره.

پس (دائم الذكر بودن، نسبت به خویشتن)

موجب:

(دائم الذكر بودن، نسبت به الله تعالى) می شود.

و به سبب ذکر الله است که:

(به یاد خویشتن هستند)

یکبار دیگر به این جمله توجه کنید!

و به سبب ذکر الله است که:
(به یاد خویشان هستند)

آیا سرّ این آیه را از جمله‌ی بالا دریافت می‌کنید؟
(و لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ)
(أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)

(ذکر الله موجب یاد خویشتن)
(فراموشی الله موجب فراموشی خویشتن)

اندر دل من درون و بیرون همه او است
اندر تن من جان و رگ و خون همه او است
این جای چگونه کفر و ایمان گنجد
بی چون باشد وجود من چون همه او است

سخن پایانی

شاید ما با شنیدن جملات صفحات قبل:

از این معارفی که شنیدیم:
شگفت زده شدیم، لذت بردیم،
و حال خوبی نصیب ما شد؛
و شاید دسترسیهایی هم پیدا کردیم.

و شاید ما با شنیدن جملات صفحات قبل:

کلافه شدیم و گفتیم:
این گفتگو گرچه زیبا است،
ولی برای من دسترسی ندارد؛
چالش من این است که:

(من چگونه می‌توانم دائم الذکر شوم؟)

چه کنیم که به سادگی،

به **(دوام ذکر)** دسترسی پیدا کنیم؟
بدون این که فضای زندگی ما برهم بخورد؛
(با ذکر زندگی کنیم و لذت ببریم)

عدم تجربه‌ها برای ما **تجربه** باشد؛
و هر چیزی را و حتی **نبود هر چیزی** را؛
به عنوان یک **امکانِ سیر** ببینیم؛
در جمع خلوت داشته باشیم؛
در سخن گفتن خاموش باشیم؛

از **گرسنگی** **کیفیت** **سیری**،
و از **سیری** **کیفیت** **گرسنگی** را دریافت کنیم،
بیداری نیمه شب را غنیمت بشماریم؛
و اگر خواب ماندیم،
از آن **دسترسی** **بیداری** را دریابیم؛
و در حین کسب دنیا، **اهل دنیا** نباشیم.

و در یک کلمه:

دائم الذکر شویم.

ما دائماً به این فکر می‌کنیم که:

(چیزی در خارج باید تغییر کند)

وقتی می‌شنویم:

(دائم الذکر بودن، نسبت به خویشتن) موجب:
(دائم الذکر بودن، نسبت به الله تعالی) می‌شود:

وحشت می‌کنیم؛ و احساس ما این است:

بار مسئولیتی که:

توان پذیرفتن آن را نداریم؛

بر روی دوش ما قرار گرفته است.

اما در این مسیر فقط لازم است:
یک (قول) بدهیم:

(قول به صبر و استقامت)

(در چرخه‌ی علم و عمل)

تمامی آنچه در این سخنان شنیدید؛
تفصیلی بود از این کلام کوتاه خداوند تعالی:

قال الله تعالى:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَ تَوَصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ

ستاره دیده فروبست و آرمید بیا
شراب نور به رگ‌های شب دوید بیا
ز بس به دامن شب اشک انتظارم ریخت
گل سپیده شکفت و سحر دمید بیا
شهابِ یاد تو در آسمان خاطر من
پیایی از همه سو خطّ زر کشید بیا
ز بس نشستم و با شب حدیث غم گفتم
ز غصّه رنگ من و رنگ شب پرید بیا

به وقت مرگم اگر تازه می کنی دیدار
به هوش باش که هنگام آن رسید بیا
به گام‌های کسان می‌برم گمان که تویی
دلَم ز سینه برون شد ز بس تپید بیا
نیامدی که فلک خوشه خوشه پروین داشت
کنون که دست سحر دانه دانه چید بیا
امیدِ خاطرِ سیمینِ دل شکسته تویی
مرا مخواه از این بیش ناامید بیا
{سیمین بهبهانی}

برهم زنید یاران این بزم بی صفا را
مجلس صفا ندارد بی یار مجلس آرا
بی شاهی و شمع‌ی هرگز مباد جمعی
بی لاله شور نبود مرغان خوش نوا را
بر دوست تکیه باید بر خویشان نشاید
موسی صفت بیفکن از دست خود عصا را
بیگانه باش از خویش وز خویشان میندیش
جز آشنا نبیند دیدار آشنا را

پروانه وش ز آتش هرگز مشو مشوش
دانند اهل دانش عین بقا فنا را
داروی جهل خواهی بطلب ز پادشاهی
کاقلیم معرفت را امروزه اوست دارا
ای هر دل از تو خرم پشت و پناه عالم
بنگر دو چار صد غم یک مشت بینوا را
ای رحمت الهی دریاب مفتقر را
شاها به یک نگاهی بنواز این گدا را

پایان جلسه ی دهم

(نگاهی به سیر انسان از منظر قرآن کریم)